

هو العليم

ساعات و لحظات آخر حیات پیامبر اکرم ۱

حضرت علامہ آیۃ اللہ حاج سید محمد حسین

حسینی طهرانی

امام شناسی، جلد ۱۳

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

شیخ کبیر، مفسّر عظیم صاحب «مجمع البیان»: امین الاسلام ابی علی فضل بن حسن طبرسی - قدّس الله نفسه - در کتاب نفیس و ممتّع خود «اعلام الوری» گوید: علی بن ابیطالب علیه السلام سر رسول خدا را در دامن خود گذارد. رسول خدا بیهوش شد و فاطمه با تمام وجود خود بدو روی آورده در سیمایش نگاه میکرد و ناله مینمود و میگریست و میگفت:

وَ اَبْيَضُ يَسْتَسْقِي الْغَمَامَ بِوَجْهِهِ *** تَمَالُ الْيَتَامَى

عِصْمَةٌ لِلْأَرَامِلِ

«او سپیدروئی است که از برکت سیمای او از ابر، باران طلب میشود. اوست ملاذ و پناه یتیمان، و حافظ و پاسدار بیوه گان و ضعیفان.» رسول خدا صلی الله علیه وآله چشمان خود را گشود و با آواز ضعیف و آرامی فرمود:

يَا بِنْتِ! هَذَا قَوْلُ عَمِّكَ أَبِي طَالِبٍ، لَا تَقُولِيهِ! وَلَكِنْ

قُولِي: ﴿وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ﴾

أَفَايِن مَاتَ أَوْ قُتِلَ أَنْقَلَبْتُمْ عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ

«ای نور چشمم، دخترکم! این سخن عمویت ابوطالب است، آن را مگو، ولیکن بگو: و نیست محمد مگر فرستاده ای از جانب خدا که پیش از وی فرستادگانی آمده اند و گذشته اند، پس اگر بمیرد و یا کشته شود آیا شما به همان جاهلیت و دوران بربریت پیش خود بازگشت میکنید؟!»

لحظات آخر عمر رسول خدا و وصیت به

فاطمه علیها السلام

فاطمه گریه ای طولانی نمود. رسول خدا به او اشاره کرد که جلو بیا. فاطمه نزدیک پیامبر شد و رسول خدا با او در پنهانی رازی گفت که چهره اش برافروخته و خوشحال شد.^۱ و در این حال که دست راست امیرالمؤمنین علیه السلام در زیر حَنَك رسول

^۱ بخاری در «صحیح» خود، طبع بولاق ج ۶ باب مرض النبی از کتاب النبی ص ۱۰ با سند خود از عائشه روایت می کند که پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله در آن مرضی که به رحلتش انجامید فاطمه علیها السلام را به نزد خود خواست و با او در پنهانی راز گفت. فاطمه گریه کرد، و سپس او را خواند و با او در پنهانی راز گفت، و فاطمه علیها السلام خندید، و ما از فاطمه علتش را جویا شدیم. فاطمه گفت: پیامبر به من در پنهانی گفت من در این مرض می میرم و من گریه کردم و سپس به من در پنهانی گفت: من اولین کسی هستم از اهل بیت او که به دنبال او می روم و من خندیدم.

خدا بود، رسول خدا جان داد و امیرالمؤمنین علیه السلام نفس رسول خدا را که بیرون آمد به سوی چهره خود برده و صورت خود را با آن مسح نمودند. و سپس جسد او را مستقیم و راست نموده و چشمانش را بهم نهادند، و ازارش را بر رویش گسترده و مشغول امر تجهیزات از غسل و کفن او شدند.

چون از فاطمه علیها السلام پرسیدند: رسول خدا به تو چه گفت که غصّه ات زدوده شد و خوشحال شدی؟! فاطمه گفت: پدرم به من خبر داد که: تو اولین کسی میباشی از اهل بیت من که به من ملحق میشود و بعد از من مدّت زیادی عمر نخواهی کرد تا به من میرسی. این خبر رسول خدا بشارتی بود برای من که مرا خوشحال نمود.^۱

^۱ إعلام الوری بأعلام الهدی» ص ۱۴۳ و این داستان را نیز شیخ مفید در «ارشاد» طبع حروفی اسلامیة سنه ۱۳۶۴، در ص ۱۷۳ ذکر نموده است. و ابن سعد در «طبقات» ج ۲، ص ۱۹۳، با سند خود از ابن عباس آورده است که چون سوره إذا جاء نصرالله و الفتح نازل شد رسول الله صلی الله علیه و آله فاطمه را طلب کردند و به او گفتند خبر مرگ من به من داده شده است. فاطمه می گوید: من گریه کردم، رسول خدا فرمود: گریه مکن چون تو اولین کسی هستی که به من ملحق می شوی! فاطمه می گوید: من خندیدم و رسول الله فرمود: «إذا جاء نصر الله و الفتح» و جاء اهل الیمن و هم أرقّ

در اینجا معلوم است که رسول خدا نمی خواهد
فاطمه را از حقیقت و مفاد آن شعر راقی و عالی
ابوطالب علیه السلام منع کند. می خواهد بفهماند که
روزگار خطیری در پیش داری و به عقب برگشتگان
از اسلام طبق این آیه تو را میکشند و حقت و حقّ
شوهرت را غصب میکنند و همه آنها به بربریت و
جاهلیت بازمیگردند و تو و علی بن ابیطالب از
شاکرین هستید و ذیل آیه **وَسَيَجْزِي اللَّهُ**
الشَّاكِرِينَ برای شما خواهد بود.

چگونه متصوّر است رسول خدا دخترش را از
شعریگانه حامی و مُعین و ناصرش در مکه منع کند
در حالی که خودش وقتی که یاد این شعر ابوطالب
نمود به قدری فرحناک شد که از شدّت فرح خندید؟

اشعار ابی طالب در مدح رسول خدا صلی الله

علیه و آله و سلم

أفئدة و الايمانُ يمانٍ، و الحكمة يمانية. «زمانی که نصرت و ظفر خداوند
بباید...» و در این حال اهل یمن بیایند که ایشان دارای عواطف لطیف هستند
و ایمان از مردم یمن است و حکمت از ناحیه یمن می باشد «تو حاضر برای
ارتحال به سوی خدایت باش، و با حمد و ستایش پروردگارت تسبیح گوی
که حقّاً او بسیار قبول کننده توبه و رجعت به سوی اوست.»

علیّ بن عیسیٰ اربلی درباب معجزات رسول خدا آورده است که: از جمله معجزات، آمدن باران است به دعای رسول الله صلی الله علیه وآله در وقتی که اهل مدینه را خشکی رسید، و از وی طلب باران کردند و شکایت به سوی او بردند. آن حضرت دعا فرمود، باران آمد به حدّی که ترسیدند خانه هایشان خراب شود.

دوباره از او خواستند تا دعا کند و باران بایستد. آن حضرت به خدا عرض کرد:

اللّٰهُمَّ حَوّٰلِنَا وَ لَا عَلَيْنَا. فَاسْتَدَارَ حَتّٰی صَارَ
كَالْاِكْلِیْلِ وَ الشَّمْسُ طَالِعَةٌ فِی الْمَدِیْنَةِ، وَ الْمَطْرُ یَجِیءُ
عَلٰی مَا حَوَّلَهَا. یَرِی ذٰلِكَ مُؤْمِنُهُمْ وَ كَافِرُهُمْ.

«بار پروردگارا، این باران بر اطراف ما ببارد نه بر ما. در این حال ابرها کنار رفتند و به صورت دایره ای شکل همچون تاج اطراف مدینه را احاطه کردند، و در مدینه خورشید درخشان بود، و در حومه مدینه باران میبارید. و این داستان را مؤمن و کافر مشاهده نمودند.»

در این حال رسول خدا خندید و گفت لِلّٰهِ دَرَّ اَبِی

طَالِبٍ لَوْ كَانَ حَيًّا قَرَّتْ عَيْنَاهُ.

«خدا رحمتش را بر ابوطالب بریزد، اگر زنده بود

چشمانش خنک و روشن میشد.»

امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام

برخاست و گفت: یا رسول الله! گویا مراد تو این

شعر ابوطالب بوده است:

وَ أبيضُ يَسْتَسْقَى الغَمَامَ بِوَجْهِهِ *** ثَمَالُ الْيَتَامَى

عِصْمَةٌ لِلْأَرَامِلِ

يَطُوفُ بِهِ الْهَلَاكُ مِنْ آلِ هَاشِمٍ *** فَهُمْ عِنْدَهُ فِي نِعْمَةٍ

وَ فَوَاضِلٍ^۱

«او سپیدروئی است که از برکت سیمای او از

آبرها طلب باران میشود و اوست پناه و ملجأ یتیمان

و پاسدار و محافظ ضعیفان و مستمندان و بیوه گان.

تمام آل هاشم از مردمان مستمند و از دست رفته به

گرداگرد وجود او دور می زنند، و از ناحیه برکات او

از نعمت‌ها و بهره های سرشار متمتع میگردند.»

بخاری در «صحیح» خود از عبدالله بن عمر

^۱ کشف الغمّة «طبع سنگی، ص. ۹.

تخریج کرده است که او گفت: چه بسا از اوقات به یاد می آورم گفتار ابوطالب را در حالی که من نظر میکردم به چهره رسول خدا صلی الله علیه وآله که بر فراز منبر باران میطلبید و هنوز از منبر فرود نیامده بود که از ناودانهای مدینه از هر سو، آب فراوان میریخت:

وَ أبيضٌ يَسْتَسْقَى الْغَمَامَ بِوَجْهِهِ *** تِمَالُ الْيَتَامَى
عِصْمَةٌ لِلْأَرَامِلِ^۲

و بیهقی در «دلائل النبوة» از انس روایت کرده است که: يك مرد أعرابي به حضور رسول خدا آمده و

^۱ در «جامع الشواهد» گوید: غمام منصوب است به نزع خافض. یعنی من الغمام - انتهى. و بنابراین بوجهه نائب فاعل برای فعل مجهول يستسقى خواهد شد.

^۲ شرح شواهد المغنی «جلال الدین سیوطی، ج ۱، ص ۳۹۸. باید دانست که ابن هشام صاحب کتاب «مغنی اللیب» این بیت را در مغنی در باب اوّل حرف رُبّ آورده است و گفته است که: و أبيضٌ در اینجا مجرور است به ربّ محذوف یعنی و ربّ ابيض. و ربّ در اینجا به معنای تقلیل است. و بر همین نهج در «جامع الشواهد» این بیت را با ضمیمه دو بیت ذکر کرده است. اما سیوطی در «شرح شواهد مغنی» گوید: أبيض در اینجا منصوب است بنا بر عطف بر گفتار سیداً و مجرور نیست به ربّ محذوف، و او در اینجا و او عطف است نه و او ربّ. و از کسانی که متوجه این امر شده اند یکی دمآمینی است و یکی ابن حجر در شرح بخاری - (انتهی). أقول: این کلام وقتی تمام است که سیداً در بیت قبل از بیت و أبيض بوده باشد و اما بنا بر فرض بعد بودن همان طور که از عبارات سیوطی پیداست تمام نیست.

گفت: مَا لَنَا بَعِيرٌ يَنْطُؤُا وَلَا صَبِيٌّ يَصِيحُ «دیگر از شدت

خشکسالی در میان ما شتری نهانده است که بتواند به

صحرا رود و کودکی نهانده است که گریه و صدا کند.»

رسول خدا صلی الله علیه وآله بر منبر بالا رفتند

و دست های خود را بلند نموده، عرضه داشتند :

اللَّهُمَّ اسْقِنَا غَيْثًا مُغِيثًا، مَرِيًّا مَرِيعًا، غَدَقًا

طَبَقًا، عاجلاً غير رابِثٍ^۱، نافعاً غير ضاراً!

«بار خدایا! باران عامّ و شامل خود را بر ما ببار

که ما را سیراب کند، باران فراوان و حاصل دهنده

آباد کننده، سرشار و شیرین، فراگیر و گسترده، فوری

و بدون درنگ، و سودمند بدون ضرر.»

هنوز رسول خدا دستهای بالا برده خود را تا گردن

خود پائین نیاورده بود که ابرهای پشت سر هم در

آسمان پیدا شدند و چنان بارانی آمد که آمدند و با ضَجّه

و التماس میگفتند: الغَرَقُ الغَرَقُ «در سیلاب آب غرق

خواهیم شد.»

^۱ در «أمالی» مفید: يَنْطُؤُا است، و أَطُّ الإِبِلُ: حَنْت. یعنی ناله کرد.

^۲ در «أمالی» مفید: غير رابِث است، و رابِث: أَبْطَأ. یعنی تأخیر کرد.

رسول خدا صلی الله علیه وآله به طوری خندید
که دندانهای کرسی اش ظاهر شد و فرمود:

لِلَّهِ دَرٌّ أَبِي طَالِبٍ لَوْ كَانَ حَيًّا قَرَّتْ عَيْنَاهُ. مَنْ يَنْشِدُنَا

قَوْلَهُ؟!

«خداوند رحمت سرشار و فائض خود را بر
أبو طالب بریزد، اگر زنده بود دو چشمانش روشن
میشد. کیست که اینک سخن او را برای ما انشاد
کند؟!»

علی علیه السلام برخاست و گفت: یا رسول الله!
گویا شما منظورتان این اشعار اوست که میگوید:

وَ أبيضٌ يَسْتَسْقَى الغَمَامَ بِوَجْهِهِ * * * ثَمَالُ الْيَتَامَى
عِصْمَةٌ لِلْأَرَامِلِ

يُلُوذُ بِهِ الْهَلَاكُ مِنْ آلِ هَاشِمٍ * * * فَهُمْ عِنْدَهُ فِي نِعْمَةٍ
وَ فَوَاضِلٌ^۱

و نیز سیوطی گوید: این بیت از قصیده أبو طالب
است که رسول خدا صلی الله علیه وآله را در آن
مدح میکند، و دشمنی و عداوت قریش را با او

^۱ شرح شواهد المغنی «سیوطی، ج ۱، ص ۳۹۸.

توصیف میکند، و اوّل آن این است:

وَلَمَّا رَأَيْتُ الْقَوْمَ لَا وَدَّ فِيهِمْ * * * وَقَدْ قَطَعُوا كُلَّ

الْعُرَى وَالْوَسَائِلِ

«و چون من دیدم که در میان قبیله قریش و اولاد

عبدمناف یک نفر نیست که با محمد دوست یگانه

باشد و قریش تمام دستاویزهای یگانگی را بریده اند

و جمیع اسباب اتصال و پیوند را گسیخته اند...»

تا می‌رسد به این ابیات که می‌گوید:

كَذَبْتُمْ وَ بَيْتَ اللَّهِ نُبِزَى مُحَمَّدًا * * * وَ لَمَّا نَطَاعَنْ

حَوْلَهُ وَ نُنَاضِلِ

وَ نُسَلِمُهُ حَتَّى نُصْرَعَ حَوْلَهُ * * * وَ نَذْهَلَ عَنْ أَبْنَائِنَا

وَ الْحَلَائِلِ

«سوگند به بیت الله الحرام که شما دروغ میگوئید که

بتوانید ما را وادار کنید که محمد را مقهور و ذلیل

نموده و ما برای حفظ و مصونیت او با تیرهای خود

پیوسته گرداگرد او نگردیده و تیر و نیزه نزنیم و با

تیرها و کمانهای خود به دفاع برنیامده و آنچه را که در

ترکش داریم به سوی شما پرتاب ننمائیم!»

و دروغ میگوئید که بتوانید ما را مجبور کنید که او را به شما تسلیم نمائیم و ما برای پاسداری و نگهداری او آغشته به خون در خاک نیفتیم، و فرزندان و زنهای خود را در راه او فراموش ننمائیم!»
تا میرسد به این بیت که میگوید:

و مَا تَرَكَ قَوْمٍ لَا أَبَا لَكَ سَيِّدًا *** يَحُوطُ الذَّمَّارِ فِي مَكْرٍ وَ نَائِلٍ^۱

«ای بی پدران! سبب آن چیست که قومی و گروهی سید و سالار خود را ترك کرده اند؟ سید و سالاری مثل محمد که پیوسته متعهد در حمایت و حفظ حقوق ذوی الحقوق و ذوی الحمایت است، در مرّات عدیده و کرات کثیره، در کارهای معروف و پسندیده؟!»
و علامه امینی پس از دو بیت: وَ أبيض، وَ يُلُودُهُ اَهْلَاكُ این بیت را هم اضافه دارد:

و مِيزَانُ عَدْلٍ لَا يَخِيْسُ شَعِيْرَةً *** وَ وَزَانُ صِدْقٍ وَ زَنُّهُ غَيْرُ هَائِلٍ^۲

^۱ شرح شواهد المغنی «سیوطی، ج ۱، ص ۳۹۵ تا ص ۳۹۸.
^۲ الغدیر» ج ۷، ص ۳۴۶ از «شرح صحیح بخاری» قسطلانی، ج ۲، ص ۲۲۷، و المواهب اللدنیة» ج ۱، ص ۴۸، و «الخصائص الكبرى» ج ۱، ص ۸۶ و

«محمد ترازوی عدلی است که به قدر وزن یک دانه جو انحراف ندارد و میزانگر راستینی است که وزن او صحیح بوده و به هیچ وجه در آن جای نگرانی نیست.»

از این مطالب روشن میشود که رسول خدا صلی الله علیه وآله به حضرت ابوطالب کمال علاقه را داشته است، و به شعرش کمال توجه و عنایت را داشته است، اما در این وهله و مرحله خطیر، رسول خدا در بستر مرگ وقایعی را مشاهده میکند که به قدری نگران کننده است که شعر ابوطالب فراموش میشود.^۱

۱۲۴، و «شرح بهجة المحافل» ج ۱، ص ۱۱۹، و «السيرة الحلیة» ج ۱، ص ۱۲۵، و «السيرة النبویة» زینی دحلان در حاشیه حلبیه، ج ۱، ص ۸۷، و «طلبه الطالب» ص ۴۲.

^۱ و شاهد و دلیل روشن بر آنکه منظور حضرت رسول اکرم صلی الله علیه وآله از نخواندن شعر ابوطالب و خواندن این آیه، عطف توجه مسلمانان را به ارتداد و کفر صحابه ریاست طلب بوده است، آنست که در قرآن کریم آیات بسیاری در مقام و شأن و عظمت پیغمبر و مؤمنین واقعی وارد شده است مثل آیه ۲۹، از سوره ۴۸: فتح: محمد رسول الله و الذین معه اشداء علی الکفار رُحَمَاءُ بَیْنَهُمْ تَرِیْهِمْ رُکْعًا سُجْدًا یَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنَ اللّٰهِ وَ رِضْوَانًا سِیْمَاهُمْ فِیْ وُجُوْهِهِمْ مِنْ اَثْرِ السُّجُوْدِ - تا آخر آیه، و مثل آیه ۲ از سوره ۴۷: محمد صلی الله علیه وآله: والذین آمنوا و عملوا الصالحات و آمنوا بما نزل علی محمد و هو الحق من ربهم کفر عنهم سیئاتهم و اصلح بالهم. در این صورت چه داعی برای رسول خدا بود که از خواندن این آیات صرف نظر کند و آیه ای را که دلالت بر ارتداد و کفر اصحاب پس از رحلت خود می کند،

آیا خطری از آن بالاتر متصور است که به رسول
خدا نسبت هذیان و یاوه گوئی دهند؟ و برای ریاست
و زعامت بر مسلمین، ولیّ والای دین: علیّ مرتضی
سیدالوصیین را که یکی از دو ثقل است، خانه نشین
کنند؟ و چون رسول خدا کتف و دوات میخواهد تا امر
علی را محکم کند، و وصایتش را - گذشته از خطبه ها و
خطابه های شفاهی - اینک با دستور اکید کتباً به مردم
اعلان نماید، او را منسوب به یاوه سرائی و هذیان گوئی
نمایند؟ و با بلند کردن صدا به کفّاناً کتّابُ الله و ایجاد
مغلطه و هیاهو و اضطراب، جنجال به راه اندازند؟ و
رسول خدا را آزرده و دل شکسته نمایند، تا در پی بیست
و سه سال تحمّل نبوّت الآن با یک دنیا غم و غصّه، و
اندوه و حُزن رخت از جهان بر بندد؟

امر رسول خدا به سد ابواب و آوردن کاغذ و

قلم برای نوشتن وصیت

میرخواند که خود سنّی مذهب است در کتاب

بخواند؟

«رَوْضَةُ الصَّفَا» آورده است که: اُمِّسَلَمَةَ گوید که:

رسول الله در حین مرض، عِصَابَهُ ای بر سر مبارک بسته، بر بالای منبر رفت و نخست جهت شهدای احد آمرزش طلبید، بعد از آن فرمان داد که ابواب بیوت اصحاب را که به طرف مسجد مفتوح بود مسدود گردانند، الا درِ خانه علی. و فرمود که: مرا از صحبت او گریز نیست و او را از صحبت من.

عمر گفت: یا رسول الله! مرا رخصت فرمای تا آن مقدار سوراخی بگذارم که برون آمدن تو را از خانه به مسجد از آن شکاف ببینم!

حضرت تجویز این معنی نفرمود. یکی از یاران گفت: یا رسول الله! مراد به فتح ابواب چه بود؟! و سبب مسدود ساختن آنها چیست؟!!

پیغمبر فرمود که: نه گشادن به فرمان من بود و نه بستن.

(تا آنکه گوید:) علماء سیر روایت کرده اند که: در زمانی که مرض رسول الله اشتداد یافت و اصحاب در حجره همایون او مجتمع بودند فرمود که: دوات و صحیفه را بیاورید تا از جهت شما

چیزی بنویسم که بعد از من هرگز گمراه نشوید. ایشان اختلاف کردند. بعضی گفتند که آنچه فرموده بدان عمل باید کرد، و برخی گفتند که: آیا این سخنان مثل آن سخنانی است که در شدت مرض گویند، یا از سرجدّ میگوید؟ عمر گفت: درد و آلم بر رسول الله مستولی شده و قرآن در میان ماست که ما را پسندیده است. و جمعی با عمر در این باب اتفاق کردند و زمره‌ای بر مخالفت اصرار نمودند و گفتند: آنچه فرمود حاضر باید کرد؛ و مهمّ به خصومت و نزاع انجامیده، در مجلس همایون اصوات مرتفع شده و اختلاف از حد اعتدل تجاوز نمود.

پس حضرت مقدس نبوی صلی الله علیه و آله فرمود که: برخیزید از پیش من که لایق نیست منازعت در حضور هیچ پیغمبری! و معذک گفت: سه وصیت میکنم شما را: یکی آنکه مشرکان را از جزیره عرب إخراج کنید! دیگر آنکه وفود عرب که نزد شما آیند، ایشان را جوایز و صیلات بدهید چنانچه من به آن جماعت میدادم.

سلیمان این حکایت را از سعید بن جبیر روایت کرده و میگوید: نمیدانم که وصیت سیم را سعید بن جبیر مصلحت گفتن ندید، یا آنکه گفت و عَنَّاکب نسیان در خاطر من تنید؟

ابن عبّاس گوید: مصیبت عظیم آن بود که بعضی از اصحاب نگذاشتند که رسول الله وصیت نامه نویسد.^۱ (تا آنکه گوید:)

أمیر المؤمنین علی علیه السلام گوید که: پیغمبر در مرض موت وصیت فرمود و چون از آن امر فارغ گشت سوره **إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ** نازل شد. گفتم: یا رَسُوْلَ اللَّهِ! این وصیت به وصیت وداع کنندگان مینماید!

فرمود: آری ای علی! دل من از این عالم به تنگ آمده. آنگاه تکیه کرده، لحظه ای چشم بر هم نهاد و

^۱ تمام مطالب میرخواند را در اینجا که در «روضه الصفا» است خواند میر در «حبيب السیر» ج ۱، ص ۴۱۹ آورده است. و نیز گوید: عقیده علمای شیعه آن است که سبب عدم رضای اصحاب به تحریر آن کتاب، آن بود که رسول صلی الله علیه وآله می خواست که در باب ولایت امیر المؤمنین علی - کرم الله وجهه - وصیت نامه ای قلمی گرداند و این دو بیت که در «کشف الغمّة» ثبت شده مشعر به این معنی است. شعر

قد ضلَّ یهجر سید البشر
یهجر و قد أوصی إلی عمر

أوصی النبیّ فقال قائلهم
وادی أبابکر أصاب و لم

چون بیدار شد گفت: ای جبرئیل! مرا دریاب و به وعده ای که نموده ای وفا نمای! بعد از آن مرا پیش خود طلبید و سر مبارک برکنار من نهاد و رنگ رخسار همایونش متغیر گشت، و جبین مُبَیْنش غرق عرق شد.

حزن و اندوه فاطمه علیها السلام در رحلت

پدر

فاطمه که این حالت مشاهده کرد از بی طاقتی برجست، و دست حسن و حسین گرفته افغان برآورد که: یا اَبْتَاهُ بعد از این بر حال دختر تو فاطمه نظرِ مرحمت که اندازد؟! و به تیمار فرزندان تو حسن و حسین که پردازد؟! و به صیانت طبقاتِ اُمم که از اطراف آفاق بیایند که اهتمام نماید؟! یا اَبْتَاهُ جان من فدای تو باد! وای بر گوش من که گفتار شیرین تو را نشنود و چشم من رخسار رنگین تو را نبیند!

حضرت مقدس نبوی صلی الله علیه وآله چون نوحه و زاری فاطمه را شنید، دیده ها بگشاد و او را نزد خود آواز داد، دست مبارک برسینه فرزند

ارجمند خود نهاده فرمود: بارخدايا، فاطمه را صبری کرامت فرمای! بعد از آن فرمود: ای فاطمه بشارت باد تو را که پیش از همه به من خواهی پیوست!

علی علیه السلام گوید: گفتم که: فاطمه خاموش باش و نمک بر جراحت رسول الله میاش! آن سرور فرمود که: بگذار آب چشم خود بر پدر خویش بریزد! بعد از آن دیده های خسته بر هم نهاد. فاطمه با حسن و حسین گفت: برخیزید و پیش پدر مهربان خویش آئید! شاید که شما را نصیحتی کند که موجب آرام دل شما شود. و دو قرّة العین به قول مادر نزد رسول الله آمدند، حسن گفت: ای پدر مصابرت بر مفارقت تو چگونه توان نمود؟! و راز خاطر پریشان پیش که توان گشود؟! و بعد از تو به مراسم مهربانی من و برادر و پدرم که پردازد؟!...

علی بن ابیطالب گوید که: من از بی طاقتی گریان

شدم...!

^۱ سلیم بن قیس در کتاب خود طبع سوّم نجف ص ۲۱۳ از ابن عباس آورده است که از علی علیه السلام حدیثی شنیدم که معنی و مفادش را نفهمیدم. شنیدم که می گفت: ان رسول الله أسرّ إلیّ فی مرضه و علّمنی مفتاح ألف باب من العلم یفتح کلّ باب ألف باب. و إنّی لجالس بذی قار فی فسطاط علیّ و قد بعث الحسن و عمّاراً یستفران النّاس اذ أقبل علیّ علیه السلام

رسول خدا به عائشه فرمود که: ای عائشه بر شما باد که کنج خانه های خویش بنشینید، و دست در عروة الوثقی صبر و ستر و صیانت زنید چنانچه حق تعالی می فرماید: ﴿وَقَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ﴾^۱ «و در خانه های خود مستقر باشید!»

این سخن گفته، چنان گریست که از آب دیده آن حضرت آتش مصیبت در کانون همگان اشتعال یافت

فقال: یابن عباس! یقدم علیک الحسن و معه أحد عشر ألف رجل غیر رجل او رجلین. فقلت فی نفسی: إن کان کما قال فهو من تلک الألف باب. فلما أظننا الحسن بذلک الجند استقبلتُ الحسن، فقلت لکاتب الجیش الذی معه أسماؤهم: کم رجل معکم؟ فقال: أحد عشر ألف رجل غیر رجل او رجلین. «رسول خداصلی الله علیه وآله در مرض خود با من به پنهانی راز گفت و هزار باب علم بر من گشود که از هر یک آنها هزار باب گشوده می شود. در ذی قار در خیمه علی نشسته بودم و این هنگامی بود که حسن و عمّار را فرستاده بود تا مردم را برای جنگ با معاویه حرکت دهند. در این حال علی آمد و گفت: ای ابن عبّاس! حسن اینک بر تو وارد می شود و با او یازده هزار مرد غیر از یکی یا دو نفر می باشد. من با خود گفتم: این جیش اگر طبق سخن او باشد، بدون شک از همان هزار باب از علم است. چون حسن با آن سپاه وارد شد من به استقبالش رفتم و از لشگرنویس که مأمور نوشتن اسامی سپاه بود پرسیدم چند تن با شماست؟! گفت: یازده هزار نفر غیر از یکی یا دو نفر.»

^۱ آیه ۳۳ از سوره ۳۳: أحزاب: وَقَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ وَلَا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الْجَاهِلِيَّةِ الْأُولَى. «و در خانه های خود متمکن و مستقر گردید و مانند دوران جاهلیت با خود آرایی بیرون مشوید.» این آیه خطاب به زنهای رسول خداصلی الله علیه وآله است و رسول خدا با نصیحت به عائشه اشاره می فرماید که تو را با جنگ جَمَل و شتر سواری در میدان جنگ به عنوان سر کرده سپاه چکار؟! ای زن در خانه خود بنشین و بر اساس شهوت و حب ریاست و کینه دیرینه با علی علیه السلام از قعر خانه خود بیرون مشو!

. اُمّ سَلِمَه گفت: چون مجموع جرایم تو مغفور

است، سبب این گریه از چیست؟!

فرمود: **إِنَّمَا بَكَيتُ رَحْمَةً لِأُمَّتِي** ؛ یعنی گریه من جز

برای اُمّت نیست، بعد از آن فاطمه را بشارت داد.

فاطمه پرسید که: در روز فَزَعِ أَكْبَرِ تو را کجا یابم؟!

آن حضرت جواب داد که: بر در جَنّت در زیر لواء

الْحَمْدِ مرا دریابی، در آن زمان که من از رحمت

رحمن به استغفار جرایم اُمّتان مشغول باشم...

عِزْرَائِيلَ به صورت اعرابی به در حجره همایون

رسول الله به ایستاد و گفت: **السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أَهْلَ بَيْتِ**

النَّبُوَّةِ وَ مَوْضِعَ الرِّسَالَةِ! رخصت می فرماید که در آئیم

که رحمت خدا بر شما باد؟!

در آن حین فاطمه زهراء بر بالین آن حضرت

نشسته، جواب داد که: رسول الله به حال خود

مشغول است و اکنون ملاقات با او میسر نیست.

بار دیگر **مَلَكُ الْمَوْتِ** رخصت طلبیده جواب

اوّل شنید. در بار سیم آواز خویش چنان بلند

برداشت و رخصت طلبید که هر که در منزل مقدّس

بود از هیبت آن بر خویش بلرزید.

در آن اثناء حضرت رسالت صلی الله علیه وآله که بیهوش شده بود، به حال خود بازآمده، چشمهای مبارک باز کرده استفسار نمود که: چه میشود؟! صورت واقعه معروض داشتند. فرمود که: ای فاطمه! دانستی که با که سخن میکردی؟! جواب داد که: **اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَعْلَمُ.**

فرمود که: این مَلَكُ الموت است هَادِمُ اللَّذَاتِ است و قاطع آرزوها و متمنیات است، مفرق جماعات، بیوه کننده زنان و یتیم سازنده فرزندان.

فاطمه که این حدیث استماع نمود گفت: **يَا مَدِينَتَاهُ! خَرِبَتِ الْمَدِينَةُ** «ای وای بر شهر مدینه؛ شهر مدینه خراب شد.»

آنگاه رسول خدا دست فاطمه را گرفته بر سینه مبارک خویش ضمّ نمود، و زمانی ممتدّ چشمهای خود نگشود چنانچه حاضران تصوّر کردند که مرغ روحش بر فراز کنگره عرش پرواز نموده. فاطمه سر در پیش گوش آن سرور برده گفت: **يَا أَبَتَاهُ!** هیچ جوابی نشنید. گفت: جان من فدای تو باد! به حال من نظر کن و یک سخن با من بگوی!

حضرت مقدّس نبوی چشمها باز کرده فرمود:
ای دختر من! گریه را موقوف دار که حَمَلَه عرش بر
بُکاء تو میگیرند و به دست خود قطرات عبرات از
رخسار آن فرزند ارجمند پاک کرد و در تسکین
خاطر فاطمه زهراء کوشیده او را بشارتها داد
و گفت: بارخدایا وی را در فرقت من صبر کرامت
فرمای! و با وی گفت: چون روح مرا قبض کنند
بگوی: **(إِنَّا لِلَّهِ وَاِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ)** ای فاطمه هر
مصیبتی که به کسی رسد در برابر آن عوضی خواهد
یافت.

فاطمه گفت: یا رسول الله! کدام کس و کدام چیز
تو را عوض تواند بود؟! بعد از آن، حضرت باز دیده
های مبارک بر هم نهاده، فاطمه
گفت: **وَاکْرِبَاهُ!** رسول الله فرمود که: هیچ کرب و
غم بعد از این بر پدر تو نخواهد بود. یعنی اندوه و
پریشانی که بر افراد انسان روی مینماید به واسطه
تعلّقات جسمانی است و اکنون قطع علایق بشریت
دست داد، ندای **(إِرْجِعِي إِلَى رَبِّكَ رَاضِيَةً**
مَرْضِيَةً) به گوش جان رسید. جان نازنین به جوار

رحمت ربّ العالمین خواهد شتافت. همه رَوْح و
ریحان و جنّت و نعیم مشاهده گشت، هیچ حسرت
و اندوه و ألمّ باقی نخواهد ماند.^۱

^۱ بیان علامه سید شرف الدین در فضیلت حضرت زهرا (ع)

آیه الله سید شرف الدین عاملی در کتاب ارزشمند خود «النصّ و الاجتهاد»
طبع دوم ص ۹۳ تا ص ۹۵ در متن و تعلیقه مطالبی آورده است که حاصلش
این است: اولاً فاطمه زهراء سلام الله علیها هموزن و هم مقام حضرت مریم
دختر عمران است به دلالت نصوص صریحه در اخبار متظافره صحیحه، از
جمله روایتی است که ابن عبدالبر در «استیعاب» و غیر او از اعلام صاحب
نظران عامّه آورده اند که رسول خدا صلی الله علیه و آله به دیدن فاطمه علیها
السلام در حالی که فاطمه مریض بود به عیادت رفت و فرمود: ای نور چشم
من! ای دخترک من! حالت چطور است؟! فاطمه گفت: دردناکم و علاوه
طعامی ندارم که بخورم. رسول خدا فرمود: ای دخترکم! آیا راضی نیستی
که سیده و سرور و سالار زنان جهانیان باشی؟! گفت: ای پدر جان! پس
مریم بنت عمران کجاست؟! فرمود او سید و سالار زنان عالم خود است و
تو سید و سرور زنان عالم خودت هستی! آگاه باش که من تو را به شوهری
دادم که او سید و سالار است در دنیا و آخرت - تا آخر روایت. ثانیاً فاطمه
سلام الله علیها از مریم افضل است و افضلیت او بر مریم نزد ائمه عترت
طاهره و اولیاء آنها چه از امامیه و غیر امامیه مسلم است. و بر افضلیت وی
بر سایر زنان حتی سیده مریم بسیاری از محققین اهل سنت و جماعت
تصریح کرده اند مانند تقی سبکی، و جلال سیوطی، و بدر، و زرکشی، و تقی
مقریزی، و ابن ابی داود، و مناوی بنابر آنچه علّامه نبهانی در کتاب «الشرف
المؤبّد» در فضایل زهراء ص ۵۹ آورده است. ثالثاً فاطمه و مریم و خدیجه
و آسیه افضل زنان اهل بهشتند. و این خبر را امام احمد از حدیث ابن عبّاس
در ص ۲۹۳ از ج ۱ «مسند» خود آورده و ابو داود در ترجمه خدیجه از
«استیعاب» و قاسم بن محمّد در ترجمه زهراء ایضاً از «استیعاب» روایت
نموده است رابعاً فاطمه و آن سه زن بزرگوار سیده و بهترین زنان جهانیان
هستند. این خبر را ابوداود در ترجمه خدیجه با اسناد خود به انس در
«استیعاب» آورده است. و عبدالوارث بن سفیان در ترجمه زهراء و خدیجه
ایضاً در «استیعاب» روایت کرده است. خامساً فاطمه سیده زنان مؤمنین و یا
سیده زنان این امت است. و این خبر را بخاری در ص ۶۴ از جزء ۴ از
«صحیح» خود و مسلم در باب فضایل زهراء از جزء دوم از «صحیح» خود،

میرخواند مطلب را دنبال میکند تا میرسد به اینجا

که: چون رسول خدا را دفن کردند و جمله یاران از سر خاک برگشتند نخست به در خانه فاطمه زهرا

و ترمذی در «صحیح» خود، و صاحب «جمع بین صحیحین» و صاحب «جمع بین صحاح سته» و امام احمد از حدیث زهراء ص ۲۸۲ از جزء ششم از «مسند» خود، و ابن عبدالبرّ در ترجمه زهراء از «استیعاب» خود، و محمدبن سعد در ترجمه زهراء از جزء هشتم از «طبقات» خود، و أيضاً در «طبقات» در باب ما قاله النبی فی مرضه، در مجلد ثانی آورده‌اند. و ما اینک این خبر را با لفظ بخاری در آخرین ورقه از کتاب استیدان از جزء چهارم از «صحیح» او در اینجا می‌آوریم: حدیث کرد برای ما موسی از أبوعوانه از فراس از عامر از مسروق که گفت: أمّ المؤمنین عائشه برای ما روایت کرده و گفت: ما همگی زنان پیغمبر در نزد او جمع بودیم و هیچ یک از ما نبود که نباشد. در این حال فاطمه روی آورد و سوگند به خدا که راه رفتنش عین راه رفتن رسول خدا بود. رسول خدا چون وی را دید، مرحبا گفت: آنگاه در طرف راست و یا چپ خود بنشانند. و سپس با فاطمه به طور پنهانی راز گفت. فاطمه گریه شدیدی کرد. چون رسول خدا وی را گریان یافت، برای بار دوم راز گفت و فاطمه بخندید. من از میان زنهای رسول خدا به او گفتم: رسول خدا از میان ما همه زنان تو را اختصاص به راز داده است و در عین حال گریه می‌کنی؟ چون رسول خدا برخاست، من از او پرسیدم: رازی که به تو گفت چه بود؟! فاطمه گفت: من راز رسول خدا را افشا نمی‌کنم! چون رسول خدا رحلت نمود من به او گفتم: به حقّی که من بر تو دارم، رازی که به تو گفت، چه بود؟! فاطمه گفت: اینک من به تو می‌گویم. اما رازی را که در مرتبه اوّل گفت آن بود که جبرئیل در هر سال یکبار قرآن را بر من عرضه می‌داشت و در این سال دو بار عرضه داشته است و من چنین می‌دانم که اجل من نزدیک شده است، پس ای فاطمه خود را به خدا بسپار و صبر را پیشه کن، زیرا که من سلف خوبی بودم و برای تو هستم! فلذا من گریه کردم گریه‌ای را که تو دیدی. رسول خدا چون مرا گریان دید برای مرتبه دوّم به من راز گفت و چنین فرمود: یا فاطمة ألا ترضین أن تکونی سيدة نساء المؤمنین، او نساء هذه الأمة؟! و من خندان شدم. باید دانست که این دو روایت را سید شرف‌الدین در کتاب دیگر خود که به نام «الکلمة الغراء» است در ص ۲۴۲ و ص ۲۴۳ ایضاً آورده است.

علیها السلام آمده، شرائط تعزیت بجای آوردند.

قرّة العین رسول الله از ایشان پرسید که: پیغمبر را دفن کردید؟! جواب دادند که: آری! فرمود که: چون از دل خود رخصت یافتید که خاک بر آن حضرت پاشیدید؟! آخر او نَبِیِّ الرَّحْمَةِ بود! گفتند: ای دختر رسول خدای! خاطر ما نیز از این صورت ملول و محزون است، اما نسبت به حکم باری سبحانه و تعالی جز انقیاد امر تصوّر نمیگردد.

و در «مَقْصَدِ أَقْصَى» مذکور است که: فاطمه هر ساعت در روی حسن و حسین نگاه میکرد و بر یتیمی خود و نامرادی فرزندان خویش ناله و آه میکرد، به طوری که آتش از دل خویش می انگیخت و خون دل از دیده مردم میریخت، همه اُحباب و اصحاب به موافقت ایشان می گریستند و در مخاطبه خواجه کاینات و خلاصه موجودات این آیات می خواندند:

ای خواجه! زین شکسته دلان تاچه دیده‌ای ***

کز ما رمیده جای دگر آرمیده‌ای؟

نشناختیم قدر تو ای سایه خدای *** ان روی

سایه از سر ما در کشیده‌ای

این تنگنای فرش چو در خور تو نبود *** تو مرغ

آشیانه قدسی! غریب نیست

بی بدرقه به کوی وصالش گذشته‌ای ***

بی واسطه به حضرت خاصش رسیده‌ای

تو مرغ آشیانه قدسی! غریب نیست *** گرباز

ازین قفس سوی گلشن پریده‌ای

ما را شمامه‌ای بفرست ای گل‌امید *** زان شمه

کز ریاض حقایق شنیده‌ای

در کام جان تشنه‌دلان جرعه‌ای بریز *** زان خمر

بی خمار که از حقّ چشیده‌ای^۱

اهمیت مقام ولایت و جانشینی رسول خدا

باری گرفتاری و شدت حال رسول خدا در

مرض مرگ، عمده به واسطه رحمتی بود که بر

مسلمین داشته و اُمّت را بدون حامی و سرپرست

میدیده و نقشه‌های از پیش طرح شده برای به عُزّت

^۱ روضة الصفا» طبع سنگی، جلد دوم، باب رحلت رسول خدا صلی الله علیه وآله. و نیز خواند میر در «حبيب السیر» ج ۱، ص ۴۱۹ تا ص ۴۲۲ حالات آن حضرت را در ایام مرض موت ذکر کرده است.

درآوردن و خانه نشین نمودن امیرالمؤمنین علیه السلام و بدون امام و ولی گذاردن امت را خوب ادراک میکرده و میدانسته است.

پیامبر مانند آفتاب روشن ملاحظه مینموده است که: بقاء و پاسداری نبوت خویشتن و برقراری و استحکام قرآن فقط منوط و مربوط به وجود علی بن ابیطالب است، و اینک سران و سرشناسان با نقشه‌های مرموز کمر بسته اند تا این درخت را از ریشه برکنند و خود در مقام و مسند امامت بنشینند. و وای به حال امت بخت برگشته اگر شخص غیر بصیر و مطلع، زمام امورشان را به دست گیرد، و در این گلستان نور و وحدت و عرفان و معرفت بخواند زاغ و زغن برشاخسار بلبل قرار گیرد و طوطی شکرخای بوستان علم و درایت و بصیرت در کنج قفس با بال و پر شکسته زندانی گردد، و جلادان و صیادان تیغ بر کف به نام یار و حامی و معین و ناصح و دلسوز و حمیم بر آریکه امر و نهی و حکومت تکیه زده و نبوت را به حکومت و ریاست ظاهری تبدیل کنند.

أبو بكر و عُمر و عُثمان و عبّدة بن جراح و مُغيرة
بن شُعبَة و أُسید بن حُضیر و خالد بن ولید و قنُذبن
عُمیر و سالم مولى أبى حذیفه از افراد معروفی
بوده‌اند که برای درهم کوبیدن نور ولایت، دیوانه وار
سر از پا نشناختند.^۱

^۱ شیخ مفید در «امالی» طبع جامعة المدرّسین ص ۴۹ و ص ۵۰ با سند متصل
خود روایت می‌کند از مروان بن عثمان که گفت: چون مردم با ابوبکر بیعت
کردند علی علیه السلام و زبیر و مقداد داخل خانه فاطمه علیها السلام شدند
و از خروج امتناع نمودند. عمر بن خطّاب گفت: اضرموا علیهم البیت ناراً
«خانه را بر سرشان آتش زنید». زبیر با شمشیر بر آنها خروج نمود. ابوبکر
گفت: علیکم بالکلب «این سگ را بگیرید». همه متوجه زبیر شدند پای زبیر
بلغزید و روی زمین افتاد و شمشیر از دستش رها شد. ابوبکر گفت: شمشیر
را به سنگ بزنید، آنقدر آن را به سنگ زدند تا شکست. و علی بن
ابی طالب علیه السلام از منزل بیرون آمده و به سمت عالیه روان شد (نواحی
اطراف مدینه را از قراء و قصبات تا برسد به تهامه از جانب نجد عالیه گویند
و اطراف پائین تر از آن را سافله نامند). در راه او را ثابت بن قیس بن شماس
دیدار کرد و گفت: ما شأنک یا أبا الحسن؟! «وضعیت چطور است ای
أبو الحسن؟!» حضرت فرمود: أرادوا أن یحرقوا علیّ بیتی و ابوبکر علی
المنبر یبایع و لا یدفع عن ذلک و لا ینکره! «خواستند خانه ام را بر سر آتش
زنند، و ابوبکر بر روی منبر است و مردم با او بیعت می‌کنند، و از آتش زدن
خانه منعی نمی‌نماید و آن را ناپسند نمی‌دارد!» ثابت بن قیس به حضرت
گفت: لا تفارق کفّی یدک حتی أقتل دونک! «من دستم را از دست تو جدا
نمی‌کنم تا در نصرت تو کشته شوم!» هر دو به مدینه برگشتند که دیدند
فاطمه علیها السلام در خانه خود ایستاده است و خانه خالی است و هیچ یک
از آن قوم در منزل نیست و می‌گفت: لا عهد لی بقوم اسوا محضراً منکم،
ترکتم رسول الله صلی الله علیه وآله جنازة بین ایدینا و قطعتم أمرکم بینکم
لم تستأمرونا و صنعتم بنا ما صنعتم و لم تروا لنا حقاً «من هیچ به یاد ندارم
گروهی را که حضورشان و برخوردشان از شما زشت تر باشد! شما جنازه
رسول خدا صلی الله علیه وآله را بر روی دست ما گذاردید و امر امارت را
خودتان در میان خود بریدید و قاطعانه تحکیم نمودید بدون آنکه از ما امیری

بخواید (و یا با ما در این امر مشورت نمائید) و با ما این گونه عمل کردید
که کردید و حقّی برای ما ندیدید.»

